

ملازمت خواب و خیال در دیوان حافظ

دکتر فرهاد دیوسالار^۱

چکیده

علی‌رغم شهرت و نفوذ سخنان جذاب و سحرآسای حافظ هنوز قدر و منزلت او چنان که باید شناخته نشده است. بحث‌های گوناگون و دراز دامنی در باب شعر حافظ صورت گرفته و بسیاری از آن کوشش‌ها ارجمند و مفتنم است؛ ولی همچنان نکته‌ی ظریف دیگری را می‌توان در سخن او یافت که اندیشیدن در آن نیروی قریحه و لطف بیان این شاعر هنرآفرین را بیشتر آشکار می‌سازد. به عبارت دیگر؛ از زوایای مختلف می‌توان به شعر او نگریسته، ارزیابی نمود و مسائل زیبا شناختی موجود در فکر و اندیشه او را بیان نمود.

حافظ در سیر و سلوک شاعرانه و عارفانه‌ی خویش نکته‌های دقیقی را کشف می‌کند و با بیان شورانگیزش ما را در آنچه خود بدان دست یازیده و شناخته است، شریک می‌سازد. شاعر شیفته‌ی ذکر خیال معشوق است و در خصوص آن سخن‌ها گفته، نیکو بیان کرده و نوآوری نموده است. در این زمینه در معانی وارد شده که کمتر کسی با این وسعت و گستردگی همانند آن را آورده است. شاعر خیال، دیدار خیالی، ملازمت خواب و خیال و موتیف‌های مختلف آن را به صورتی زیبا و منحصر به فرد در شعرهای غزلی و عاشقانه‌اش به سلک عبارت کشیده است. بدیهی است که حافظ شاعر غزل‌سرا بوده و اکثر اتمار او غتایی است؛ ولی هر نوع اندیشه و مفاهیم مختلف را نیز در خلال غزل و به شیوه سخن عاشقانه زیبا بیان کرده است. این الفاظ چنان با حساسیت فراوانی در شعر شاعر منعکس شده است که بدان جذابیت، زیبایی و جاودانگی می‌بخشد.

آنچه در مقاله‌ی حاضر مطرح می‌باشد، این است که شاعر چگونه خواب و خیال را ملازم هم قرار داده است؟ همچنین با اندیشه‌ی کسی آشنا می‌شویم که با ذوق بسیار لطیف و حساس و با عنایت به طبع آفریننده‌اش از هر چیزی به نوعی اثر پذیرفته و با عرضه داشتن اتفاقات و دریافت‌های خود هر دم ما را به مرزهای کشف نشده‌ی اندیشه و خیال رهبری می‌کند.

کلید واژه: حافظ، ملازمت خواب و خیال، دیدار خیالی، موتیف، خیال معشوق.

مقدمه

خیال و ملزومات آن از جذاب‌ترین و لطیف‌ترین موضوعاتی است که شعرای زیادی را مجذوب خود نموده است. اگرچه این موضوع تازگی نداشته و از زمان‌های دور شعرای زیادی در آن سخن رانده‌اند؛ ولی حافظ چنان هنرمندانه و استادانه با شیوه‌های گوناگون و با الفاظ و عباراتی پخته و رسا، موتیف‌های مختلف آن را در شعرهای غزلی و عاشقانه‌اش بیان نموده است، گویی که انسان به کشف و شناخت مجدد نائل شده است. موتیف‌های متنوع خواب و خیال و به کارگیری عنصر خیال چنان حضوری فعال، مستقیم و مداوم در اشعار شاعر داشته و از بسامد بسیار بالایی در اشعار غزلی شاعر برخوردار است که از شاخصه‌های مهم شعری حافظ بوده، در شعر و اندیشه او تأثیر بسزایی دارد و شاعر سمنند سخن را در آن جولان داده است. زمانی که شاعر به وصف خیال معشوق می‌پردازد به زیباترین شکل ممکن آن را همانند تابلوی زیبای هنری در نمایشگاهی لطیف خلق کرده و بر خوانندگان عرضه می‌نماید.

دیدار خیالی معشوق در عالم خواب، بی‌پایه و اساس می‌باشد و در اصل سودی بر آن مترتب نیست؛ زیرا به منزله‌ی سرابی فریبنده است؛ چرا که در این مورد هر خیالی و تصویری فاسد و بی‌مورد بوده و چه بسا به خاطر سریع‌الزوال بودن و پایدار نبودنش باطل است؛ زیرا شوق نهفته در دل عاشق را برای وصال بیدار نموده و شراره‌های وجد پنهان را شعله‌ور می‌سازد. همچنین علاقه و عشقی که برای عاشق مایه‌ی نشاط و شادی است را آتش زده، به خاکستر بدل می‌کند و نابود می‌سازد. با این اوصاف شاعران و نویسندگان زیادی به خیال معشوق و دیدار آن درعالم خواب روی آورده‌اند و مهم‌ترین دلایل آن را می‌توان به صورت کلی چنین خلاصه نمود:

با خیال معشوق و رؤیایپردازی‌های شبانه است که عاشق می‌تواند با معشوقش در صورت عدم دسترسی به آن ارتباط برقرار کند. در واقع، عاشق در خواب خیال‌انگیز شبانه احساس سرور و خوش‌بختی نموده و بدبختی و ناراحتی برای او در عالم بیداری رقم می‌خورد؛ چراکه به هجران معشوق گرفتار بوده و از دیدار وی بی‌بهره است.

عاشق دل‌سوخته و رنج‌کشیده به وسیله‌ی آن درد خود را بیان می‌نماید. دردمندی او بدون توجه به حاضر نبودن و فراموشی معشوقی که از آن بهره‌مند و کامیاب شود، قابل بیان کردن و بر زبان راندن است. علی‌رغم غیرواقعی بودن خیال، بهره‌مندی از آن واقعی است. نمی‌توان بین لذت تخیل دیدار معشوق با ملاقات حقیقی و واقعی تفاوتی قائل شد. سرور، لذت و نشاط پس از دور شدن معشوق و دیدار تخیلی - علی‌رغم این که دیدار واقعی از بین رفته است - بر همان حال باقی می‌ماند.

دیدار معشوق بدون وعده‌ی قبلی با آن عملی می‌شود در حالی که عاشق نگران دیدار واقعی است. عاشق می‌ترسد که دیدار واقعی صورت نگیرد، لذا لذت ملاقات قابل تصور نیست؛ زیرا دیدار از معشوقی است که قهر کرده و عاشق را به درد هجران و فراق مبتلا نموده است. مثل این است که شخص تنگدست و خسیسی کرم کرده باشد و یا اینکه انسان بخیلی ببخشد. مسلم است در این حالت لذتش بیش از اندازه شیرین می‌باشد.

از ویژگی خیال این است که بر خلاف معشوق که با فراق و دوری عهد می‌شکند، پیمان‌شکن نیست و بر عهد و پیمانش وفادار است. خیال معشوق در هر زمانی و در هر حالتی با اوست. عاشق در خواب و دیدار شبانه، چیزی را به دست می‌آورد که در بیداری از طرف معشوق در دست‌یابی به آن ناامید است. از زیبایی‌ها

و محسنات دیدار خیالی این است که کسی از آن اطلاع و آگاهی نداشته و رقیبان را بر آن دستی نیست؛ در نتیجه عاشق هراسی به دل راه نمی‌دهد که از آن ملاقات جلوگیری شده و یا آن را مشاهده کنند. تهمت و افترا از این ملاقات دور است. در واقع، چنین ملاقات و دیداری آن قدر لذت‌بخش و بهره‌مندی از آن به اندازه‌ی شیرین است که پای حرمت و منع را بر آن راهی نیست. انجام این نوع ملاقات گناهی نداشته و مذموم نیست.

قبل از وارد شدن در موضوع بحث و بیان جایگاه بالای خواب و خیال در اشعار حافظ، به معنای لغوی و اصطلاحی خیال نزد شعرا، نویسندگان و فلاسفه می‌پردازیم. خیال و کاربرد آن نزد شعرا و نویسندگان از جایگاه بالایی برخوردار است. با درک و فهم این نیروی شگفت‌انگیز و با توجه به نوع به کارگیری آن نزد اشخاص مختلف، می‌توان آمادگی لازم را برای درک کامل فحوای سخنان آنان داشت.

خیال: تخیل، تصور، صورت ذهنی، تحریر خط‌های باریک که از قلم مو بر نقوش و تصاویر کشند (غیاث اللغات). حافظ گوید:

نقش خوارزم و خیال لب جیحون می‌بست (دیوان، ص ۳۶۲)

خیال آب خضر بست و جام اسکندر
به جرعه نوشی سلطان ابو الفوارس شد (غزل ۱۶۷، ص ۱۱۳)

خیال: وهم و گمان و صورتی که در خواب یا بیداری به نظر رسد. شیخ و پیکری که از دور نمودار گردد و حقیقت آن معلوم نباشد، صورت و پیکری که به وسیله‌ی صورت چیز دیگری محسوس شود مانند صورت اشیاء در آینه و چشم.
حافظ گوید:

می رفت خیال تو ز چشم من و می گفت
هیئات از این گوشه که معمور نمانده است (غزل ۲۸، ص ۲۸)

به بیش آینه دل هر آنچه می‌دارم

(غزل ۲۶۱، ص ۱۷۷)

بجز خیال جمالت نمی‌نماید باز

این قیاس خرمین ماه و طیف شمس و قوس قزح و نظایر آن که در حمام و گرد شمع و هنگام صبح مرتسم می‌گردد «خیال» نامیده می‌شود (شرح مثنوی شریف، فروزانفر، ج ۱، ص ۶۵).

خیال پختن، طمع و توقع داشتن (فرهنگ نفیسی) اندیشه‌های بی‌جا و بی‌فایده در ذهن خطوط دادن، خیال‌های بیجا و آرزوهای دور و دراز در دل آوردن.

خیال شهبواری پخت و شد ناگه دل مسکین

(دیوان حافظ، غزل ۱۰۵، ص ۱۰۴)

خداوندا نگهدارش که بر قلب سواران زد

خیال زلف تو پختن نه کار هر خامی‌ست

(غزل ۶۶، ص ۴۶)

که زیر سلسله رفتن طریق عیاری‌ست

در بیت‌های زیر شاعر هر دو معنا را با هم جمع کرده است:

بجز خیال دهان تو نیست در دل تنگ

(غزل ۳۰۳، ص ۲۰۶)

که کس مباد چو من در پی خیال محال

از خم ابروی توام هیچ گشایشی نشد

وہ که در این خیال کج عمر عزیز شد تلف

ابروی دوست کی شود دستکش خیال من

(غزل ۲۹۶، ص ۲۰۱)

کس نزدست از این کمان تیر مراد بر هدف

صاحب کتاب تزیین‌الأسواق در خصوص آمدن خیال معتقد است:

«هذا أمر مهم عند أهل الغرام يتوصل إليه بالتمائم و إنما تدعو الحاجة إليه عند طول الهجر و شدة الأجر و مقاساة نارالملل و السهر. و لم أر فيه أطف من كلام أستاذ الوجود و قطب مراتب أهل الشهود عمر بن الفارض بل أظنه السابق بهذا المنوال و الفاتح فيه باب الاحتيال حيث قال:

نصبت علی عینی لتحصيل غمضا لزورة زور الطيف حيلة محتال
فما أسعفت بالغمض لكن تعسفت علی بدمع دائم الصب هطال»

(داود الأنطاکی، ص ۸۶۳).

علاوه بر این‌ها در ادبیات عربی نیز در این مورد نظریات متعددی وجود دارد که به طور کلی می‌توان گفت که شاعران عرب‌زبان نیز متفق بر این هستند که خیال به معنی تصویر و شیخ بسیار است. همچنین در ادبیات عربی خیال به معنی طیف و با ترکیب طیف خیال نیز بیان می‌شود. شاعر معروف و ادیب سرشناس عرب تهانوی چنین می‌گوید:

«در نزد حکما، خیال بر یکی از حواس باطنه اطلاق می‌شود و آن نیرویی است که صورتهای نقش‌بسته در حس مشترک را - به هنگامی که آن صورتهای از حواس باطنه غایب‌اند - حفظ می‌کند و جایگاه آن واپسین قسمت تجویف اول از تجاویف سه‌گانه دماغ است» (کشاف اصطلاحات‌الفنون، ج ۱، ص ۴۵۱). به همین منوال در ایضاح‌المقاصد گوید: «خیال نیرویی است که صور جزئی را - بعد از اینکه از حس مشترک غایب شدند - حفظ می‌کند و در مورد این که حس مشترک چیزی است جز خیال، چنین استدلال کرده‌اند که صور جزئی تا در حس مشترک قرار دارد، مشاهده، خوانده می‌شود و چون در خیال قرار گیرد، مشاهده نیست، پس میان حس و خیال تفاوت وجود دارد؛ چرا که حس پذیرنده و قابل است، و خیال؛ حافظ و نگهدارنده می‌باشد» (ص ۳۸۲).

چیزی که در خواب بر انسان عارض می‌شود، محصول امواج مغز یا دستگاه قوای دماغی، مخصوصاً قوه‌ی مخیله و خیال است که وظیفه‌ی آن تمثیل و ترکیب و تفصیل؛ یعنی گسستن و پیوستن صور و معانی جزئی است، جزئیاتی که در مخزن خیال و قوه‌ی واهمه ذخیره شده است را با یکدیگر ترکیب و از هم جدا می‌کند

(جلال‌الدین همایی، مولوی‌نامه، مولوی چه می‌گوید؟ ج ۱، صص ۳۱۱-۳۱۰). کار این قوه - قوه متخیله - تعطیل‌بردار نیست و در خواب و بیداری پیوسته کار می‌کند؛ یعنی همان‌طور که در بیداری متصرف در صور و معانی جزئی است، در خواب نیز معانی را - خواه کلی و خواه جزئی - به صورت امور و اشیاء محسوس جزئی مجسم می‌سازد و به قوه‌ی خیال تحویل می‌دهد تا از آنجا در حس مشترک نقش ببندد و با خوابیدن انسان این قوه به کار می‌افتد (همان مرجع، ص ۳۱۲).

تهانوی همچنین در کشف اصطلاحات‌الفنون آورده است: «خیال در لغت به معنی پندار و شخص و صورتی است که در خواب دیده شود و یا در بیداری تخیل شود» (ج ۱، ص ۴۵۱). در جایی دیگر آورده است که خیال نزد شعرا ایراد الفاظ مشترک مشتمل بر دو معنی است: یکی معنی حقیقی و دوم معنای مجازی و مراد معنای مجازی می‌باشد (همان، ۴۵۲). پیشینیان هم شعر را به صفت مخیل و خیال‌انگیز توصیف کرده و تفاوت شعر با نظم را در خیال‌انگیزی آن دانسته‌اند. در تلخیص ابن رشد از کتاب فن شعر ارسطو آمده است: «الأقوایل الشعرية هي الأقوایل المخيلة» (ص ۲۰۱).

خواجه نصیرالدین طوسی در معیارالأشعار گفته است: شعر به نزد منطقیان کلام مخیل موزون باشد (ص ۲۱) و در اساس‌الاعتباس گفته است: شعر در عرف منطقی کلام مخیل است (ص ۵۸۷).

خیال در لغت همان شیخ است و بنا به گفته‌ی یحیی‌بن‌حمزه علوی در کتاب‌الطراز: «الخیال هو خشبة توضع علیها تیاب سود تنصب للطیر و البهائم فتظنه إنسانا» (ج ۳، ص ۳).

معاصران از مجموعه‌ی صورتهای خیالی در شعر به عنوان تصویر یا ایماژ بحث می‌کنند. شاید هم این اصطلاح یاد آور سخن جاحظ متوفی به سال ۲۵۵ هجری

باشد که در کتابش «الحيوان» آورده است: «إِنَّمَا الشَّعْرُ صِنَاعَةٌ وَ ضَرْبٌ مِنَ النَّسِجِ وَ جِنْسٌ مِنَ التَّصْوِيرِ» (ج ۳، ص ۱۳۲). آنچه در تصویر مهم است، میزان شورانگیزی آن می‌باشد و شاید بتوان گفت شاعرانی که شعرشان از تخیل بهره‌ای ندارد - ناظران - آثارشان محکوم به فنا و زوال است. شاعران بزرگ با نیروی خیال اشعاری خلق می‌کنند که هرکس در آن بیندیشد، چیزی درمی‌یابد و حال آنکه نظم ناظران یک بُعد داشته و دارای تصویری ثابت است.

خیال در شعر فارسی

چنانکه می‌دانیم، در ادوار مختلف شعر فارسی، خیال به معنی تصویر، شیخ، سایه، مفاهیم مشابه و نزدیک به این معانی به کار رفته است. در اینجا برای نمونه ابیاتی از شعرای فارسی زبان را در خصوص خیال و ملازمت آن با خواب و روبرو شدن شعرا با خیال معشوق در عالم خواب را به نظاره می‌نشینیم:

نزاری قهستانی گوید:

به دیده‌ی دل ناظر به هر که در نگرم

(دیوان، ص ۵۱۱)

خیال دوست بود در برابر نظرم

به خواب زلف تو گفتم مگر توانم دید

(همان، ص ۲۳۴)

خیال می‌پزم و خواب هم پریشان است

وصلت که دید چون به خیالت نمی‌رسد

کس تا نمی‌کند غم هجرت چو سوزنش

عکس خیال تست جگر گوشه‌ی دلم

(همان، غزل ۶۹۸ ص ۱۳۰۱)

ز آن بر کنار دیده نشانم ممکنش

سلمان ساوجی:

بجز خیال مزور نمی‌پزی که ترا

(دیوان، ص ۱۲۳)

شد از هوای مخالف مزاج دل رنجور

- تا مصور گشت در چشم خیال روی دوست
چشم خود بینی ندارم رای خود راییم نیست
(کلیات سعدی، ص ۴۵۶)
- مرو به خواب که خوابت ز چشم بریاید
گرت مشاهده خویش در خیال آید
(همان، ص ۵۱۲)
- امشب از خواب خوش گریزانم
که خیال تو خوشتر از خواب است
(دیوان فروغ فرخزاد، دیوار، ص ۱۹۶)
- به ظلمت شبان بی فروغ من
خیال عشق خوشتر از خیال تو
(همان، ص ۲۳۲)
- دیدمت شبی به خواب و سر خوشم
وه که مگر به خوابها ببینمت
(همان، ص ۱۸۱)
- خیالت را شبی در خواب دیدست
از آن شب هوش و عقل از وی رمیدست (گزیده خسرو و شیرین، وصف خسرو از زبان شاپور، ص ۴۵)
- سخن‌هایی که گفتم یا شنیدم
خیالی بود یا خوابی که دیدم
(همان، بر تخت نشستن خسرو به مداین، بار دوم، ص ۱۲۳)
- به هوشیاری و مستی گاه و بیگاه
نکردم جز خیالت را نظرگاه
(همان، پاسخ دادن خسرو شیرین را، ص ۲۳۷)
- بسان آینه‌ای روشن است خاطر او
ضمیر و سر همه هست اندرو چو خیال
(دیوان امیرمعزی، ص ۴۳۸)
- در میان شاعران فارسی‌سرا حافظ نیز از جمله کسانی است که ایماژ را به
معنی تصویر و نقش ذهنی استفاده کرده است. زمانی که شاعر به وصف خیال
می‌پردازد، به زیباترین شکل ممکن آن را خلق می‌نماید. عبارت او در این راستا
درست، پخته و دارای معنی بسیار لطیف و ملیح است:
- نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم
بر کارگاه دیده‌ی بیخواب می‌زدم
(غزل ۳۲۰، ص ۲۱۸)

خیال نقش تو بر کارگاه دیده کشیدم

(غزل ۳۲۲، ص ۲۱۹)

به صورت تو نگاری نه دیدم و نه شنیدم

ندیدم و مطرب و ساقی همه اوست

(غزل ۴۲۸، ص ۲۹۷)

خیال آب و گل در ره بهانه

شاعر معتقد است که در بزم و بساط آفرینش جز خدا هیچکس وجود حقیقی ندارد. طبق حدیث قدسی «خَلَقَ اللهُ آدَمَ عَلَیْ صُورَتِهِ» در او تجلی کرده است، بهانه‌ای بیش نیست.

* منظور از آب و گل، آدم است (حافظ‌نامه، خرمشاهی، ص ۱۱۴۷)

این بیت صراحت در وحدت وجود دارد. معنا و لفظ از دو بیت عطار گرفته شده است:

عاشق و یار دائماً در دو جهان هموست بس

(دیوان، ص ۳۵۸)

زانک خیال آب و گل جمله بهانه یافتم

به خود می‌بازد از خود عشق با خود

(همان، ص ۷۳)

خیال آب و گل در ره بهانه است

شاعر همچنین خیال را به معنی توقع و تصور باطل گرفته است. لذت طیف خیالی که شاعر در ذهن خود می‌پروراند - علی‌رغم اینکه باطل و بی‌اساس است - از آنجا ناشی می‌شود که معادل حقیقت است. این لذت و بهره‌مندی بدون هیچ‌گونه توقعی از وصال معشوقی حاصل می‌شود که قطع‌کننده وصال است:

به سعی خود نتوان برد پی به گوهر مقصود

(غزل ۲۳۴، ص ۱۵۸)

خیال باشد کاین کار بی‌حواله برآید

حافظ بر این اعتقاد است که فقط با تلاش خویش نمی‌توان راه به مقصود برد. این تصور باطلی است که بدون امداد و الهام غیبی، عنایت الهی و حوالت تقدیر ازلی سلوک در وادی طلب امکان داشته باشد.

خیال حوصله بحر می‌بزد هیهات

چه‌است در سر این قطره محال اندیش

(غزل ۲۹۰، ص ۱۹۶)

شاعر می‌گوید: من که قطره‌ای بیش نیستم خیالات محالی در سر می‌پرورانم. در عالم خیال و گزاف‌اندیشی آرزو می‌کنم که حوصله‌ای به پهناوری بحر داشته باشم و دریا دل شوم. هیهات از این آرزو.

تاویل عرفانی: هیهات هویت فردی و آگاهی جزئی بشری به آگاهی و ذات الهی

بپیوندد و در او فنا و به او بقا یابد (حافظ‌نامه، خرمشاهی، ص ۸۹۵).

حافظ زمانی که با معشوق راز و نیاز می‌کند با خیال او که دائم در معرض چشمانش می‌باشد، گفت و شنود دارد. شاعر رند بر این نکته واقف است آنجا که مقام راز و نیاز عاشقانه است مقتضی جر و بحث نیست و نباید مصرانه بر سخنی پافشاری کند؛ چرا که این شیوه موجب ملال است و چه بسا که منجر به دلخوری‌ها و ناخرسندی‌ها شود. از این‌رو شاعر که از رموز عاشقی آگاه است در چنین مقام از هر در سخن می‌گوید، اما توقف نمی‌کند، عتاب می‌کند اما زود می‌گذرد، تملق می‌گوید اما پافشاری نمی‌کند، شکایت می‌کند اما ادامه نمی‌دهد و سعی می‌کند در فرصتی که با معشوق و یا با خیالش سخن می‌گوید، یک موضوع معین را دنبال نکند. شاعر در تغییر موضوع همیشه مطلب تازه‌ای برای گفت و شنود دارد. غزل او همانند گفت و شنود عاشقانه سرشار از اندیشه و احساسات گوناگون می‌باشد. حافظ در تراوش‌های فکری و سخنان خیال انگیز خامه سحر آفرین خود، چندان به وصال نمی‌اندیشد. شاعر به خوابی و خیالی و یا خبر و پیامی نیز از دوست راضی است:

روی نگار در نظرم جلوه می‌نمود

(غزل ۳۲۰، ص ۲۱۸)

وز دور بوسه بر رخ مهتاب می‌زدم

خاصیت خیال معشوق این است که چیزی نمی‌تواند مانع آن شود؛ چرا که به قول حافظ راه‌های زیادی برای آمدن می‌شناسد. در نتیجه شاعر هراسی به دل راه نمی‌دهد که از آن ملاقات جلوگیری شده و یا کسی آن را مشاهده کند:

گفتم که بر خیالت راه نظر بیندم

گفتا که شب رواست او، از راه دیگر آید
(غزل ۲۳۱، ص ۱۵۶)

چشمان عاشق هرگاه نتواند به پایان آن چیزی که خیال می‌کند و یا بر آن باور دارد برسد، می‌تواند در حالت خواب به خواسته‌ی خود دست یافته تا از آن برخوردار شود. هر گاه دیده بی‌خواب باشد، خیال معشوق به آن کمک می‌کند و در این حالت است که چیزی هم‌آورد آن پیدا خواهد کرد:

نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم

بر کارگاه دیده‌ی بیخواب می‌زدم
(غزل ۳۲۰، ص ۲۱۸)

خیال نقش تو در کارگاه دیده کشیدم

به صورت تو نگاری ندیدم و نشندیم
(غزل ۳۲۲، ص ۲۱۹)

با آمدن خیال معشوق، دل به کمک چشم شتافته و برای چشم عاشق در عالم خیال چیزی را نشان می‌دهد که نمی‌توان در عالم حقیقت آن را دید. تخیل و اعتقاد در واقع همان فعالیت ضمیر و درون است، خواه در حالت خواب بوده باشد و خواه در عالم بیداری. در عالم خواب اعتماد به دل و ضمیر می‌باشد؛ زیرا در آن عالم، تنها ضمیر است که می‌تواند به چشم خود چیزی را ببیند که قادر به مشاهده آن در عالم بیداری نیست. پس دل برای تخیل به کمک چشم آمده و می‌تواند در مقابل دیدگان تصویری را مجسم سازد که در حقیقت وجود ندارد:

خیال روی تو چون بگذرد به گلشن چشم

دل از پی نظر آید به سوی روزن چشم

سزای تکیه گهت منظری نمی بینم

(غزل ۳۳۹، ص ۲۲۳)

منم ز عالم و این گوشه معین چشم

دیدار خیالی معشوق در نظر عاشق در سریع ترین زمان ممکن میسر می شود. شاعر در این پهنه ی پندار و دیدار توهمی، چنان از خود بیخود شده که آن را حقیقت و مطابق با واقع تصور می کند. اگرچه این دیدار در خواب میسر می شود؛ ولی شاعر آن را بیداری می داند و با عالم بیداری تفاوتی نمی نهد. به قول بحرّی که می گوید:

قَدْ أَخَذْنَا مِنَ اللَّقَاءِ بَحْظًا

(دیوان، ج ۲، ص ۱۳۸)

وَ التَّلَاقِي فِي النَّوْمِ عِدْلُ التَّلَاقِي

حافظ حتی آن را از عالم بیداری برتر و بالاتر می داند:

سحر کرشمه چشمت به خواب می دیدم

(غزل ۶۶، ص ۴۶)

زهی مراتب خوابی که به ز بیداری ست

زیارت خیالی و تصویری معشوق، در واقع همان دیدار حقیقی است؛ زیرا طیف و گستره معشوق که در تصور عاشق ایجاد می شود، مثالی از خود معشوق است؛ اگرچه حقیقت خارجی نداشته باشد. خیال و شکل آن در حالت خواب روی می آورد، البته نه خواب مطلق؛ بلکه حالتی بین خواب و بیداری که برزخی بین عالم یقین و عالم رؤیا می باشد، در این حالت چیزی در ذهن مجسم می شود که حقیقتی ندارد.

دیشب به سیل اشک ره خواب می زدم

(غزل ۳۲۰، ص ۲۱۸)

نقشی به یاد خط تو بر آب می زدم

نقشی بر آب می زدم از گریه حالیا

(غزل ۴۰۰، ص ۲۷۶)

تا کی شود قرین حقیقت مجاز من

شاعر می‌گوید: در حال حاضر خیال ترا در نظر می‌آورم و می‌گیرم و تصویر خیالی تو با اشک آمیخته می‌گردد. می‌خواهم بر روی آب اشک نقش ببندم، ولی طبعاً چنین کاری مقدور نیست. این کار را انجام می‌دهم به این امید که این عمل خیالی و مجازی به حقیقت بییوندد و من واقعاً ترا ببینم. یعنی؛ با توجه به اینکه می‌دانم این کار بیهوده است؛ با این حال با چشم آب آلود اشک آگین تصویر و نقش تو را به نظر می‌آورم.

شعر شاعر در این راستا، بیانگر این واقعیت است که دیدار خیالی، غیرحقیقی بوده و زیباترین شکل آن را می‌توان در قالب شکل خیالی بیان نمود. اگرچه برای شاعر از درد فراق و ناراحتی، خوابی وجود ندارد؛ ولی برای دیدار خیال دوست چاره‌ای جز آن برایش نیست:

به خواب نیز نمی‌بینمش چه جای وصال
چو این نبود و ندیدیم باری آن بودیم

(غزل ۴۴۲، ص ۳۰۸)

خواب بیداران بستی وانگه از نقش خیال
تهمت بر شبروان خیل خواب انداختی
پرده از رخ بر فکندی یک نظر در جلوه‌گاه
وز حیا حور و پری را در حجاب انداختی

(غزل ۴۳۳، ص ۳۰۶)

چرا که امیدوار است شهسوار رؤیاهای خود را در این دیدار خیالی ملاقات کند:
به پیش خیل خیالش کشیدم ابلق چشم
بدان امید که آن شهسوار باز آید

(غزل ۲۲۵، ص ۱۵۹)

همچنانکه خواجه‌ی کرمانی گوید:
ز زلف و روی تو خواهم شبی و مهتابی
که با لب تو حکایت کنم ز هر بابی
خیال روی تو چون جز به خواب توان دید
شب فراق دریغا اگر بود خوابی

(دیوان اشعار، السفریات فی الفزلیات، ص ۳۴۷).

جهان به خواب و دمی چشم من نیاساید
 چو دل به جای نباشد چگونه خواب آید
 زان پس که وصال روی در پرده کشید
 و اندوه فراق پرده بر من بدرید
 گفتم که مگر توانمش دید به خواب
 خود خواب همی به خواب نتوانم دید

(کمال خجندی، دیوان، غزل ۳۵۲)

(دیوان انوری، ج ۲، رباعی ۲۲۰، ص ۹۹۲)

ابن فارض نیز گوید:

نَحْرَتْ لِضَيْفِ الطَّيْفِ فِي جَفْنِي الْكُرَى
 قِرِّيْ فُجْرِي دَمْعِي دَمًا فَوْقَ وَ جَنْتِي

(دیوان، ص ۸۸)

یعنی: خواب را به خاطر پذیرایی از مهمان - خیال معشوق - سر بریدم، پس سرشک خونین بر روی گونه هایم جاری شد.

حافظ هم مانند بسیاری از شاعران دیگر همیشه در آرزوی شب و خواب و طولانی شدن شب و درازی زمان آن به سر می برد؛ زیرا در این حالت هست که خیال می تواند به پرواز درآید. او قادر است با طولانی شدن آن از شکل خیال، تخیل و تمثیل معشوق بهره مندی و لذت بیشتری را نصیب خود کند. در واقع سعادت و بهره مندی عاشق در خواب خیال انگیز شبانه نهفته است، چنان که بدبختی و ناراحتی برای عاشق در عالم بیداری است که به هجران معشوق گرفتار شده و از دیدار وی بی بهره می باشد. همانند سخن شاعر عرب بحتری که معتقد است:

وَلَمْ أَرِ مِثْلِنَا، وَ لَا مِثْلَ شَانِنَا
 نَعَذِبُ أَيْقَاطًا وَ نَنعَمُ هُجْدًا

(دیوان، ج ۲، ص ۱۲۹)

من و معشوق به هنگام آرمیدن و خوابیدن کامیاب شده در حالی که بیداری برای ما عذاب آور است.

سپس سرسختانه مشتاق زیارت خیال معشوق بوده و از آن به کثرت یاد می کند:

و اِنِّیْ لِأَشْتاقُ الْخِیالَ وَ أَكْبَرُ الْ... زیارة من طیفِ زیارتُه غبَّ (همان، ص ۷۷)

این حالتی بس خوشایند و لذت بخش برای حافظ و تمامی شاعران همانند اوست که شب را برای جولان خیال به کار گرفته‌اند. این حالت، آن چنان برای شاعر جذاب و لذت بخش است که حاضر نیست آن را با هیچ چیز دیگری معاوضه کند و یا اینکه در بدترین شرایط شکایتی داشته باشد:

در آتش ار خیال رخس دست می‌دهد

(غزل ۴۳۷، ص ۲۰۴)

ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی

صحبت حور نخواهم که بود عین قصور

(غزل ۲۳۵، ص ۲۳۰)

با خیال تو اگر با دگری پردازم

صباح الخیر زد بلبل کجایی ساقیا برخیز

(غزل ۳۵۴، ص ۲۴۳)

که غوغا می‌کند در سر خیال خواب دوشینم

پاسبان حرم دل شده ام شب همه شب

تا در این پرده جز اندیشه‌ی او نگذارم

در مسجد و میخانه خیالت اگر آید

(غزل ۲۳۴، ص ۲۲۹)

محراب و کمانچه ز دو ابروی تو سازم

عاشق در حالت خواب آنچه را که در حالت بیداری از دست یافتن بدان نومید هست، به دست می‌آورد. همچنین به چیزی که از آن بی‌بهره بوده و معشوق از بخشیدنش بخل و امساک می‌ورزیده است، می‌رسد؛ اگرچه آن را لایق معشوق ندانسته و او را مقامی بس بالاتر بخشیده است که حتی خیال معشوق هم در منظر چشمان او ظاهر شود:

صحن سرای دیده بشستم ولی چه سود

(غزل ۴۰۸، ص ۲۸۲)

کاین گوشه نیست درخور خیل خیال تو

در انتظار رویت ما و امیدواری

در عشوه‌ی وصال ما و خیال و خوابی

حافظ چه می‌نهی دل تو در خیال خوبان
 کی تشنه سیر گردد از لعه سرابی
 مرا به کار جهان هرگز التفات نبود
 رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست
 نخفته‌ام ز خیالی که می‌پزد دل من
 خمار صد شبه دارم شرایخانه کجاست
 (غزل ۲۲، ص ۱۷)

از ویژگی خیال شاعر این است که بر خلاف معشوق که با فراق و دوری عهد می‌شکند، پیمان شکن نیست و بر عهد و پیمانش وفادار است. شاعر آسوده و راحت است؛ چرا که خیال معشوق در هر زمانی و در هر حالتی علی‌رغم غیبت معشوق با او همراه می‌باشد:

خیال روی تو در هر طریق هم‌ره ماست
 نسیم موی تو بیوند جان آگه ماست
 به صورت از نظر ما اگر چه محبوب است
 همیشه در نظر خاطر مرفه ماست
 (غزل ۲۳، ص ۱۸)

هر چند کان آرام دل دائم نبخشد کام دل
 نقش خیالی می‌کشم قال دوامی می‌زنم
 همچنان که سعدی گوید:

يا طيفُ اِنْ غَدَرَ الحبيبُ تجانبنا
 بيني و بينك موعِدُ لَنْ يُخْلِفَا (غزلیات و قصائد سعدی، به کوشش غلامرضا ارزنگ، غزل ۱۳، ص ۴۲۸).
 در این راستا بحتری نیز گوید:

عجباً لطيفِ خيالِكِ المتعاهدِ
 و لوصلِكِ المتقاربِ المتباعدِ!
 و اِنِّي و اِنْ ضُنْتُ عَلَيَّ بوَدّها
 لأرتاحُ منها للخيالِ المؤرَّقِ

(دیوان بحتری، ج ۲، ص ۴۱)

يَعْرِ عَلَى الْوَاشِينَ لَوْ يَعْلَمُونَهَا

(همان، ج ۱، ص ۷۷)

لِيَالٍ لَنَا نَزْدَارُ فِيهَا وَ نَلْتَقَى

ما را ز خیال تو چه پروای شرابست
خم گو سر خود گیر که خمخاته خراب است

افسوس که شد دلبر و در دیده‌ی گریان

(غزل ۲۹، ص ۲۱)

تحریر خیال خط او نقش بر آب است

معنی: ما از خیال‌مستی بخش تو اعتیابی به شراب نداریم. پس از رفتن معشوق، تصویر خیالی خط او، در چشم من به خاطر اینکه پر از اشک شده است، امکان‌پذیر نیست. همان‌گونه که نقش بر آب زدن امکان ندارد.

با عنایت به اینکه خیال معشوق باید در شب هنگام به سراغ شاعر آمده تا معشوق را با دیدگان مشاهده نماید، می‌توان گفت که در شعر کلاسیک فارسی، از جمله شعر حافظ، جای خیال غالباً در چشم می‌باشد و به عبارتی دیگر چشم دریچه‌ی ورود خیال است:

صحن سرای دیده به هفت آب شسته‌ام
بهر خیالت آب زده رهگذار چشم

(دیوان کمال‌الدین اسماعیل، ص ۶۱۳)

تا خیالت آشنای مردم چشم منست

(دیوان سلمان ساوجی، ص ۳۸۶)

هر شبی در موج خونت آشنای چشم من

عکس خیال تست جگر گوشه‌ی دلم

(نزاری قهستانی، غزل ۶۹۸، ص ۱۳۰۱)

ز آن بر کنار دیده نشانم ممکنش

بی‌خیالش مباد منظر چشم

(دیوان حافظ، غزل ۵۶، ص ۴۰)

زانکه این گوشه جای خلوت اوست

رود به خواب دو چشم از خیال تو هیهات

(غزل ۳۰۰، ص ۲۰۴)

بود صبوردل اندر فراق تو حاشاک

بیا که پرده گلریز هفت خانه چشم

کشیده‌ایم به تحریر کارگاه خیال

به جز خیال دهان تو نیست در دل تنگ

که کس مباد چو من در پی خیال محال

(غزل ۳۰۳، ص ۲۰۶)

شاعر می‌گوید: بشتاب که سرشک گلگون را که از هفت‌پرده‌ی چشم سرچشمه می‌گیرد برای نگاشتن چهره‌ی تو به کارگاه خیال آورده ام تا شعبده‌انگیزخته ناممکن را ممکن سازم. این یادآور بیت زیر می‌باشد:

دیشب به سیل اشک ره خواب می‌زدم

نقشی به یاد روی تو بر آب می‌زدم

ولی این فرض ضمن تأیید نظریه‌ی فوق در بسیاری از موارد معتقد است که به خاطر دوری معشوق از منظر چشمان، گوش به‌جای چشم این وظیفه را به عهده می‌گیرد و تمام چیزهایی را که چشم قادر به دیدن نیست، گوش می‌بیند. از آنجا که شاعر حتی خیال‌های شبانه و رؤیاپردازی‌ها را در دیدن معشوق عاجز می‌بیند؛ لذا گوش را در این حالات بهترین و مناسب‌ترین وسیله برای ملاقات محبوب می‌داند:

لیشهد سَمعی مَن أَحِبَّ، و إن نَأَى بطیف مَلام، لا بطیف منام

فلی ذکرها یحلو علی کل صیفةٍ و إن مزجوه عُذلی بخصام

(دیوان ابن فارض، ص ۱۸۸)

اگرچه محبوب از من دور است، گوشم با خیال ملامت سرزنشگران، نه با خیال

و رؤیای شبانه، کسی را که دوست دارم، می‌بیند.

یُدنی الحیبِ وإن تَناوت دارة

طیف الملام لطرفِ سَمعی الساهر

(دیوان، ص ۱۲۶)

گوش شب زنده‌دار من همانند چشم، تیزبین و بیدار است. گوش، با وجود دوری منزل معشوق، خیال سرزنش‌گر آن را همواره در جلوی دیدگانم قرار داده و نزدیک می‌سازد.

پراها علی بعد عن العین مسمعی
بطیف ملام زائر حین یقظتی

از طریق خیال ملامت‌گری که به هنگام بیداری حسی مرا ملاقات می‌کند، گوش من معشوق را با وجود دور بودن از منظر چشمانم، می‌بیند.

عاشقی که معشوق او را از وصال محروم ساخته و به درد فراق و هجران مبتلا می‌نماید، بیداری را دوست ندارد؛ چراکه او در این حالت کاملاً مأیوس از بخشش و مهربانی اوست. لذا عاشق، شب و خواب را به خاطر دست یافتن و بهره‌مندی از وجود معشوق دوست می‌دارد:

من گدا و تمنای وصل او هیهات
مگر به خواب بینم خیال منظر دوست
گفتم روم به خواب و بینم جمال دوست
حافظ ز آه و ناله امانم نمی‌دهد

(غزل ۶۱ ص ۴۳)

(غزل ۲۲۹، ص ۱۵۵)

از آرزوی خیال تو روز دراز

در بند شیم با دل پر درد و نیاز

وز بی‌خوابی همه شب ای شمع طراز

(دیوان انوری، ج ۲، رباعی ۲۴۰، ص ۹۹۶)

می‌گویم کی بود که روز آید باز

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی

(کلیات سعدی، ص ۶۰۴)

چه خیال‌ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی

ابن فارض شاعر و عارف بزرگ مصری را نیز در این خصوص ابیاتی است:

نصبتُ علی عینی، بتخمیض جفنیها

(دیوان، ص ۱۷۱).

لیزورة زور الطیف، حیاة مُحنتال

چاره را در مکر و خدعه دیده و با بستن پلک چشم، طیف خیال معشوق را به چشم خودم فرا خوانم. شاعر بستن و تغمیض در چشم؛ یعنی پلک‌ها را سبب حصول دیدار طیف محبوب دانسته است.

رُدُّوا الرِّقَاقَ لِجَفْنِي، عَلَ طَيْفِكُمْ
بِمُضْجَعِي زَائِرُ فِي غَفْلَةِ الْحُلْمِ

(همان، ص ۱۸۷)

خواب را به پلکم برگردانید به امید اینکه در غفلت رؤیا طیف خیال شما، مرا زیارت کند.

نقش خیال معشوق، در این گستره‌ی پندار و دیدار خیالی شاعر نه تنها هرگز از خیال و دیدگان او محو نمی‌شود و از بین نمی‌رود؛

دارم عجب ز نقش خیالش که چون نرفت

(غزل ۵۹، ص ۴۲)

از دیده‌ام که دم به دمش کار شست و شوست

هرگزم نقش تو از لوح دل و جان نرود

هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود

از دماغ من سرگشته خیال دهننت

(غزل ۲۲۳، ص ۱۵۱)

به جفای فلک و غصه دوران نرود

سواد دیده‌ی غمدیده‌ام به اشک مشوی

(غزل ۲۲۴، ص ۱۵۲)

که نقش خال توام هرگز از نظر نرود

بلکه، گلستان خیال و دل او از پرتو روی معشوق پر از نقش و نگار و خوش

رایحه می‌شود:

هم گلستان خیالم ز تو بر نقش و نگار

(غزل ۲۸۷، ص ۱۹۴)

هم مشام دلم از زلف سمن سای تو خوش

با بررسی در اشعار شاعر در خصوص خیال و رؤیاپردازی‌های شبانه، در می‌یابیم

که بیشتر اشعار او در این راستا با سوز و گداز، با اندوه و ناراحتی و نگرانی همراه

می‌باشد؛ در حالی که معشوق از سوز و گداز عاشق بی‌چاره باخبر و آگاه نیست. به ویژه این که خواب هم با چشمان او ناسازگاری کرده؛ در نتیجه محروم از دیدار خیالی می‌باشد:

روز و شب خوابم نمی‌آید به چشم غم‌پرست
بس که در بیماری هجر تو گریانم چو شمع

(غزل ۲۹۴، ص ۱۹۹)

چشم بیمار مرا خواب نه در خور باشد
مَنْ لَهُ يُقْتَلُ ذَاءُ دَيْفٍ كَيْفَ يَنَامُ

(غزل ۳۱۰، ص ۲۱۱)

جز نقش تو در نظر نیامد ما را
جز گوی تو رهگذر نیامد ما را

خواب ار چه خوشست همه را در عهدت
حتی که به چشم در نیاید ما را

(رباعیات حافظ، ص ۵۴۵)

باسیان حرم دل شده‌ام شب همه شب
تا درین پرده جز اندیشه‌ی او نگذارم

دیده‌ی بخت به افسانه‌ی او شد در خواب
کو نسیمی زعنایت که کند بیدارم

(غزل ۳۲۴، ص ۲۲۱)

از زیبایی‌های وصف خیال در شعر شاعر لطفی است که خیال معشوق در حق شاعر روا می‌دارد؛ چرا که خیال معشوق علی‌رغم دور بودنش در عالم واقع، شبانه و در خواب به دیدار شاعر آمده و بر دل او خطور می‌کند، در حالی که خود معشوق هم از آن خبر نداشته و برخلاف خواسته‌ی معشوق، عاشق در تاریکی شب از لطف و عنایت آن بهره‌مند می‌گردد:

شب تنهائیم در قصد جان بود
خیالش لطف‌های بیکران کرد

(غزل ۱۳۷، ص ۹۳)

لذا از حضرت حق می‌خواهد که او را از این لذتی که در خیال برایش فراهم آمده است، با بیدار کردن محروم نسازد:

مکن از خواب بیدارم خدا را
 که دارم خلوتی خوش با خیالش
 خیال معشوق، زمانی که در شب بر عاشق می‌گذرد، تیرگی آن را از بین می‌برد
 و شب نیک بختان که خیال معشوق بر آن بگذرد، همانند صبح روشن است:

سری طیف من یجلو بطلعته الذجی
 و سائر لیل المقبلین صباح
 یطاقف علیهم و الخلیون نُوم
 و یُسقون من کأس المدامع راج

(غزلیات و قصائد سعدی، به کوشش غلامرضا ارژنگ، غزل ۴، ص ۴۳۳)
 از مهم‌ترین ویژگی‌های خیال معشوق در نزد شاعر شخصیت داشتن همچون
 معشوق حقیقی است که خود مستقل عمل می‌کند. آن هم مانند پیام‌آوری از طرف
 معشوق است و سیمای واقعی معشوق در وجود آن ترسیم می‌شود، دستور می‌دهد،
 خواب می‌بیند، عتاب می‌کند، ناز می‌کند، لطف می‌کند، در گلشن چشم ظاهر
 می‌شود و... إلخ:

گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم
 گفتا که شب رواست او، از راه دیگر آید
 خیال زلف تو گفتا که جان وسیله مساز
 کزین شکار فراوان به دام ما افتاد
 دوش در خواب چنان دید خیالم

(غزل ۲۳۱، ص ۱۵۶)

(غزل ۱۱۴، ص ۷۸)

(از قطعات حافظ، ص ۵۲۸)

(غزل ۴۶۲، ص ۳۲۴)

حال خیال وصلت خوش می‌دهد فریبم
 تا خود چه نقش بازد این صورت خیالی
 امشب ز غمت میان خون خواهم خفت
 وز بستر عافیت برون خواهم خفت
 باور نکنی خیال خود را بفرست
 تا در نگرد که بی تو چون خواهم خفت

(رباعیات حافظ، ص ۵۴۶)

خیال روی تو چون بگذرد به گلشن چشم

(غزل ۳۲۹، ص ۳۳۳)

دل از پی نظر آید به سوی روزن چشم

شب تنهائیم در قصد جان بود

(غزل ۱۳۷، ص ۹۳)

خیالش لطف‌های بیکران کرد

خیال چنین زلفش فریبت می‌دهد حافظ

(غزل ۴۷۴، ص ۳۳۶)

نگر تا حلقه‌ی اقبال ناممکن نجبنای

خیال شب روی شاعر وقتی در خواب در نظر دیدگان او به تمثیل و نمایش در

می‌آید، در حقیقت همان صورت خیالی خیال شاعر است که با آن در خواب روبه رو می‌شود:

چون من خیال رویت جانا به خواب بینم

(غزل ۴۶۴، ص ۳۳۶)

کز خواب می‌بیند چشمم بجز خیالی

همچنان که سعدی در این راستا می‌گوید:

یعلم الله که خیالی ز تم بیش نماند

(کلیات، ص ۴۹۴)

بلکه آن نیز خیالی‌ست که می‌پندارم

و قول نزاری قهستانی که گفته است:

روح‌الأمین اگر تن او بیند از خیال

(غزل ۶۹۸، ص ۱۳۰۱)

هم در خیال آن چو خیالی شود تنش

و همچنین سخن ابن فارض مصری که گفته است:

و أبيتُ سهراناً أمثلُ طيفه،

(دیوان، ص ۱۶۱)

لطرف، کی ألقى خیال خیاله

شب را به بیداری بدون خواب و غفلت به سر می‌آورم و خیال شب روی او را

برای چشمم تشبیه می‌کنم تا بدان تمثیل خیال با خیالش روبه‌رو شوم.

* ألقى خیال خیاله یعنی: در بیداری که همانند خواب است با خیالش روبه‌رو شود

و طیفش را به تمثیل کشاند، گوئی که در خواب بوده و طیف خیال محبوبش را در

خواب دیده و به این صورت خیال خیالش را دیده است» (شرح دیوان ابن فارض، بوریسی و نابلسی، ج ۲، ص ۹).

نتیجه‌ی بحث

با دقت و موشکافی در اشعار حافظ در خصوص خیال و ملازمت آن با خواب - علی‌رغم بطلان و بی‌پایه بودن آن نزد بسیاری اشخاص به خاطر این که در اصل سودی بر آن مترتب نیست؛ زیرا به منزله‌ی سرایی فریبنده است و در نتیجه آن را مذموم می‌شمردند - درمی‌یابیم که شاعر این ابزار هنری را به گونه‌ای بسیار دلنشین به کار گرفته است. گستره‌ی پندار معشوق در خیال شاعر و دیدار خیالی در شعر او، ناشی از تمایلات درونی و ذاتی اوست که شاعر را به سوی معشوق رهنمون می‌سازد و همیشه یاد آن رؤیایپردازی‌ها برایش دلچسب و گوارا است؛ چراکه همان طیف محبوب واقعی است.

با توجه به این که موضوع از دیر باز مورد توجه بسیاری از شاعران و نویسندگان بوده است و در ظاهر قدیمی و تکراری می‌نماید؛ ولی حافظ چنان صورت زیبایی از آن ترسیم نموده است که برای خواننده تازگی داشته و از خواندن اشعارش بهره‌مند شده و شور و شغف به او دست می‌دهد. قدرت شاعر در کیفیت عرضه داشتن مضمون و درون‌مایه‌ی این نمایشگاه و تابلوی زیبا است. شاعر، خیال و ملازمت آن را چنان با بسامد بالا و حساسیت دقیقی در اشعار خود منعکس کرده است که از خصیصه‌های ممتاز و شاخصه‌ی مهم شعری او محسوب می‌شود.

در این خصوص، اشعار حافظ بیانگر این واقعیت است که دیدار خیالی، غیرحقیقی بوده و زیباترین شکل آن را می‌توان در قالب شکل خیالی بیان نمود. حافظ خیال و موتیف‌های مختلف آن را به صورتی زیبا و منحصر به فرد در شعرهای عاشقانه‌اش بکار گرفته است. لذا زمانی که شاعر به وصف آن می‌پردازد،

تلاش می‌کند تا به آن شخصیت داده و سیمای واقعی معشوق را در وجود آن ترسیم کند و زیباترین شکل ممکن آن را خلق نموده و بر خوانندگان اشعارش عرضه نماید. شاعر تراوش‌های فکری و سخنان خیال‌انگیز خامه‌ی سحرآفرین خود را درست، پخته و با معنی بسیار لطیف و ملیح بیان می‌کند و در آن گوی سبقت را از دیگران ربوده است.

منابع

۱. آیتی، عبدالمحمد، گزیده خسرو و شیرین، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
۲. ابن رشد، تلخیص کتاب فن الشعر ارسطو طالیس فی الشعر، قاهره، مکتبه النهضة المصریه، ۱۹۳۵م.
۳. ابن فارض، دیوان، شرح مهدی محمد ناصرالدین، الطبعة الأولى، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۹۹۰ م.
۴. _____، شرح التابلسی و البوریتی، جمعه الفاضل اللبانی، الطبعة الأولى، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۲۰۰۳.
۵. الأنطاکی، داود تزیین الأسواق فی أخبار العشاق، (بدون تاریخ و بلا نشر).
۶. انوری، دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۴.
۷. البحتری، دیوان، شرح و تقدیم یوسف الشیخ محمد، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۷هـ - ۱۹۸۷م.
۸. جاحظ، ابوعثمان عمر بن بحر، الحيوان، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، مصر، مصطفى ابابی الحلبي، ۱۳۸۹ هـ.ق.
۹. حافظ شیرازی، دیوان، دکتر غنی و قزوینی، نشر فروغ، چاپ اول، ۱۳۶۸.
۱۰. خرمشاهی، بهاءالدین، حافظنامه، انتشارات سروش، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
۱۱. خواجوی کرمانی، دیوان اشعار، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، چاپ سوم، انتشارات پازنگ، پاییز ۱۳۸۴.
۱۲. سعدی شیرازی، غزلیات و قصائد، به کوشش غلامرضا ارژنگ، چاپ سارنگ، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۱۳. _____، کلیات، به اهتمام محمد علی فروغی، چاپ سوم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲.
۱۴. طوسی، خواجه نصیرالدین، أساس الاقتباس، تصحیح مدرس رضوی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.
۱۵. _____، معیار الأشعار، تصحیح دکتر جلیل تجلیل، تهران، جامی، ۱۳۶۹.
۱۶. العلوی، یحیی بن حمزه، الطراز المتضمن لأسرار البلاغة و علوم حقائق الإعجاز، مؤسسة النصر، افست از طبع مصر، تهران، ۱۹۱۴م.
۱۷. فروزانفر، بدیع الزمان، شرح مثنوی شریف، چاپ دوم، ۳ ج، تهران، زوار.
۱۸. فروغ فرخزاد، دیوان اشعار، با مقدمه بهروز جلالی، انتشارات مروارید، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.
۱۹. کشاف اصطلاحات الفنون، تهانوی، محمد اعلی، به تصحیح محمد وجیه و عبدالحق و غلام قادر، مکتبه خیام و شرکاء، ۱۹۶۷ م.
۲۰. نزاری قهستانی، دیوان، مظاهر مصفا، چاپخانه مهارت، چاپ اول بهار ۱۳۷۱.
۲۱. همایی، جلال الدین، مولوی نامه، مولوی چه می گوید؟، چاپ دهم، مؤسسه نشر هما، ۱۳۸۵.